

واکاوی آموزه لعن در معارف اسلامی*

قباد محمدشبیخی**

ابوالحسن بختیاری***

چکیده

لعن بر بدی و بدان به کلی و شخصی قابل تقسیم است. در آموزه‌های دینی نسبت به جریان، جواز و اجرای لعن کلی در قبال باطل و اهل آن، تردیدی وجود ندارد و مواردی از جریان، جواز و اجرای آن نسبت به نادر اشخاصی نیز تا حدودی اسناد و مدارک دینی در دست داریم اما برای بررسی جواز تسری و تعمیم آن به گونه‌ای که در اجتماع اهل ادیان و ایمان به صورت قانونی همگانی و همه جایی درآید و منجر به تکفیر و تفریق امت اسلام گردد، نیاز به بررسی چپستی لعن، مبنای عقلی، منبع نقلی و در نهایت اسباب جواز اجرای آن داریم. در پژوهش حاضر با توصیف و تحلیل ابعاد یاد شده، به این نتیجه رسیدیم که اقرب به تقوی و احتیاط آن است که لعن کلی را ترک نکنیم و نسبت به لعن شخصی تمام ابعاد عقیدتی، اخلاقی و فقهی را مد نظر داشته باشیم تا از حد اعتدال و صراط مستقیم به بیراهه و انحراف نگریم و این فرع تقویت آگاهی و اجتهاد در باب آموزه‌های دینی و پیامدهای افراط و تفریط اهل دیانت و ایمان در تاریخ پر فراز و فرود امت اسلام و نیز فرع تقویت ایمان و تحسین هر چه بیشتر عمل صالح است.

کلیدواژه‌ها: لعن، مبنای جواز لعن، منبع دینی جواز لعن، لعن کلی و شخصی

*- تاریخ دریافت: ۹۶/۰۵/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۷/۱۳

sheikhmohammadi123@gmail.com

** استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه یاسوج.

abolhasan.bakhtiari@gmail.com

*** استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه یاسوج.

۱. مقدمه

یکی از آموزه‌های دینی که وضع نخستین آن، ابراز واکنش علیه آنانی است که نیات و رفتارهای اصولاً نادرستی - از منظر خود دین - دارند و البته گاهی خود، منجر به تکفیر و تفریق میان اجتماع دینداران هم شده است، آموزه‌ی لعن است. مسئله‌ی لعن از روزهای نخست طرحش، علی رغم این که از حیث جواز کلی، آموزه‌ای معقول، موجّه و متّفق فیه فریقین (شیعه و سنی) است ولی از حیث تعیین مصداق، امری اختلافی و در دوران گوناگون مستمسکی برای لعن متقابل فرقه‌های دینی بوده است و امروزه نیز از ناحیه دینداران، دستمایه تکفیر یکدیگر است. در باب حکم لعن شخصی از متقدمان، کسانی مانند احمد بن حنبل، لعن بر یزید را جایز می‌شمردند. (تهرانی، ۱۴۰۸، ۱۵، ۱۷۹) و در دوره‌ای از حاکمیت امویان، لعن بر امام علی (ع) را رایج شده بود تا جایی که گفته‌اند؛ اهالی سجستان که از محبّین اهل بیت (ع) بوده‌اند به سبب لعن امویان بر امام علی (ع)، از فرامین آنان سرپیچی می‌کردند. (همان، ۲، ۱۳۸؛ و: امین عاملی، ۱۴۰۶، ۱، ۲۰۵) محدث ارموی بر آن است که حلولی‌ها و اتّحادی‌ها - معتقدین به حلول انسان در خدا و بالعکس و اتحاد خدا با انسان و بالعکس - در صورت عدم توبه‌ی پیش از وفات، مستحق لعن‌اند (تهرانی، ۱۴۰۸، ۲، ۲۶۹). امامیه و زیدیه معتقدند؛ ناکتین و قاسطین در زمان امام علی (ع) محارب، کافر و ملعون‌اند و اتّصاف آنان به این ویژگی‌ها را مستلزم گرفتار آمدنشان به عذاب ابدی الهی می‌دانند (مفید، ۱۴۱۳، ۴۲). ابن ابی‌الحدید از قول استادش ابوالقاسم بلخی آورده است؛ افرادی مثل عبدالله بن زبیر، سودی از عبادت خود نبرده و به وجهی ملعون خواهند بود (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۳ ش، ۱، ۹-۱۰) برخی تلاش کرده‌اند؛ جواز و عدم

جواز اجرای لعن را از حیث تعیین مصداق، تبیین نمایند، به گونه‌ای که معاویه را مبراى از استحقاق لعن و یزید را مستحقّ آن دانسته‌اند با این استدلال که وقوع جنگ میان معاویه و امام علی، حاصل خطای اجتهادی هر دو بوده است (ابن‌خلدون، بی‌تا، ۱، ۲۱۸، ۲۱۲). تفکیک بعضی از بعض دیگر در جواز و عدم جواز لعن، خود بیانگر اصل جواز لعن از جهت تعیین مصداق است. بنا بر این سیره‌ی عملی اهل سنت، بیانگر امکان و جواز لعن بر افراد و گروه‌های معین و در شرایط خاصّ است. از دیگر موارد جواز تعیین مصداق لعن، ماجرای مباحله است که موضوع اصلی آن اثبات حقانیت یک عقیده و بطلان عقیده‌ی دیگر با توسّل به لعن است (آل‌عمران (۳): آیه ۶۱).

۲. چیستی لعن

در این که معنای لعن چیست، لعن کلی و جزئی چه نسبتی با هم دارند، مبنا و منبع جواز لعن کدام است و چه اموری سبب جواز آن می‌شوند، اختلاف نظر و جای گفتگو فراوان است. این موضوع و مسائل پیرامونی آن، از دیر باز محلّ بحث و نزاع بوده و گذر زمان از اهمّیت، ضرورت و تازگی حرف و حدیث‌های مربوط به آن نکاسته است. لعن، رفتاری انسان‌وارانه است که از نفرت قلبی در این جهان و آثار وابسته به آن – مانند تقبیح و سرزنش زبانی، دوری گزیدن از یکدیگر، تکفیر و تفرقه و محاربه و بر اندازی متقابل – تا عقاب اخروی را می‌تواند در بر گیرد. خاستگاه بسیاری از اختلافات پیچیده و لاینحل تاریخ دور و نزدیک، متوسل شدن به لعن است خواه این لعن به حقّ انجام گرفته باشد یا حاصل خوانشی نادرست از دین یا عقیده و رفتار طرف مقابلی باشد که مستحقّ لعن به شماره رفته است. پژوهش پیش رو، به بررسی چیستی لعن، مبناى آن و منبع و سبب دینی آن می‌پردازد. واژه‌ی «لعن» معانی مختلفی دارد که قدر متیقن و معنای مشترک همه‌ی

آن‌ها، نوعی تحقیر و خوار شمردن است. از جمله‌ی این معانی می‌توان به «عذاب کردن (فراهِیدی ۱۴۱۰، ۲، ۱۴۲)، سبّ و دشنام (فیومی، بی‌تا، ۲، ۵۵۴) راندن، خوار شمردن، ناسزا گفتن، دور کردن از خیر و عذاب (الشّرتونی، ص: ۷۲۴) و بالاخره طرد و ابعاد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ۱۳، ۳۸۷ و ابن‌قتیبّه، بی‌تا، ۲۹ و طریحی، ۱۳۷۵، ۶، ۳۰۹ و جرجانی، ۱۴۱۲، ۸۳ و مهیار، بی‌تا، ۱، ۱۲۲ و زمخشری، ۱۴۰۷، ۲، ۶۷۶) اشاره کرد.

معانی یاد شده، متلازم‌اند زیرا؛ تعذیب همان رانده شدن از درگاه حقّ و محرومیت از رحمت الهی است (فراهِیدی، ۱۴۱۰، ۲، ۱۴۲). در زبان عرب، به درخت تلخ و بدمزه، شجره‌ی ملعونه گفته می‌شود؛ چرا که مردم پس از چشیدن مزه‌ی میوه و برگ آن، دیگر بار به سراغش نمی‌روند و لذا مطرود می‌ماند (... ..). تعبیر شجره‌ی ملعونه در قرآن (اسراء: ۱۷؛ ۶۰) نیز به کار رفته است. بعضی از مفسرین بر آنند که اطلاق ملعون بر درخت، به نحو مجاز بوده و در حقیقت به کفار و مشرکین، اشاره دارد. (زمخشری، ۱۴۰۷، ۲: ۶۷۶). از ماحصل آنچه در باره‌ی معنای لغوی واژه‌ی «لعن» گفته شد) راغب اصفهانی، ۱۳۸۶ هـ ش: ۴۰۰، قمی، ۱۳۸۶ هـ ش: ۲۱۴ و حیری نیسابوری، ۱۳۸۰ هـ ش: ۵۰۸) می‌توان معنای اصطلاحی آن را چنین بیان کرد: دوری جستن خشمگینانه از کسی، به خاطر فعلی که مرتکب شده است؛ به گونه‌ای که مستلزم عوارض بدی در دنیا و آخرت باشد.

۳. پیشینه‌ی پژوهش

بحث لعن، در ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) مطرح بوده است. لعن در اسلام یک اصطلاح قرآنی و روایی است که پژوهش‌هایی از سوی عالمان مسلمان

پیرامون آن انجام شده است و آثار مستقلی از آنان در این باره به رشته‌ی تحریر در آمده است. برخی از این آثار عبارتند از:

- «جواز لعن یزید» هادی بن عباس آل کاشف الغطاء (نک به: تهرانی، ۱۴۰۸ ه.ق،

ج ۵: ۲۴۵)

- «دافع البغض والعداوة في جواز لعن الظالمين» (همان)

- «الرّد علي من منع من لعن یزید» میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (همان، ج ۱۰:

۲۲۸-۲۲۹)

- «الطلع النصید في ابطال المنع عن یزید» محمد باقر بهاری همدانی (همان، ج ۱۵:

۱۷۸)

- «الرّد علي المتعصب العنید المانع عن ذم یزید» ابن الفرج ابن جوزی بغدادی

(همان: ۱۷۸)

- «نفحات اللاهوت في لعن الجبت والطاغوت» نورالدین محقق کرکی (همان، ج

۲۴: ۲۵۰)

۴. متعلق لعن

نخستین ساحت تحقق لعن، به وجود آمدن یک حالت نفسانی (خشم و انزجار) نسبت به دیگری است. لعن (در ظاهر) گاهی معطوف به فعل قبیح و گاه معطوف به فاعل آن است. (راغب، ۱۴۱۲، ۷۴۱ و تهانوی، ۱۹۹۶، ۲، ۱۴۰۸) اما در واقع ناظر به خود فاعل است. لعن در قرآن، نیز گاهی به فاعل و گاهی به فعل تعلق گرفته است، هرچند در نهایت به فاعل آن برمی گردد. به عنوان مثال در آیه‌ی «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» (مسد / ۱۱۱: ۱) لعن به دست ابولهب (ابزار فعل) او تعلق گرفته است، اما

از آنجا که دست تنها ابزار و از علل اعدادی تحقق فعل است و فعل نیز بدون فاعل، هیچ شأن استقلالی ندارد در حقیقت لعن راجع به فاعل است اما از باب اولاً مراعات ادب، ثانیاً حفظ شأن متکلم، ثالثاً اثر گذاری بیشتر برای مخاطب در خود اصلاحی، رابعاً «خطاب الشخص باسم عضوه یا خطاب الشخص باسم فعله» لعن به عضو یا فعل نسبت داده شده است و ممکن است انتساب لعن به فعل به جهت شعورمند و مختار دانستن اعضای بدن یا افعال آدمی باشد که از فرهنگ قرآن «یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعلنون» (نور/۱۸: ۲۴) بر می خیزد. احتمال دیگر آن است، که جوهره‌ی اصلی وجود آدمی، عمل و فعل او باشد چنانچه در «آئه عمل غیر صالح» (هود/ ۱۱: ۴۶) فرزند نوح را عین عمل به شمار آورده است. آیه «... لُعِنُوا بِمَا قَالُوا...» (مائده: ۵: ۶۴) و به خاطر آنچه گفتند، از مورد لعن قرار گرفتند. در این آیه هر چند در ظاهر، لعنت، معطوف به قول یهود است اما در حقیقت، لعنت به خود فاعل از حیث فعل گفتاری آنان نسبت داده شده است زیرا اوّل لعنت به ضمیر که جانشین فاعل است نسبت داده شد و سپس به ابزار و فعل نیز به جهت وابستگی به فاعل نسبت داده شده است. آیه‌ی «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...» (نور: ۲۴: آیه ۲۳)؛ «بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر [از زنا] و با ایمان، نسبت زنا می دهند در دنیا و آخرت لعنت شده اند...» در این آیه، نیز فاعل، (اتهام زندگان) و نه فعل قبیح، مورد لعن واقع شده است، اگر چه از ظاهر برخی آیات قرآن بر می آید، این فعل انسان است که به طور مستقیم تخطئه می گردد و نه کل هویت و شخصیت او! ولی در نهایت این شاکله و هویت انسان است که مسئول و مؤاخذ است و شاید به جهت حیاتمند، شعورمند و مختار و مسئول بودن اشیای به ظاهر بی جان یا به جهت تجلّی فاعل در فعل یا

شخص در عضو که همان تجسم عمل است که در آموزه‌های دینی / اسلامی، اعضای درونی و بیرونی انسان مورد مدح و ذمّ قرار گرفته است.

ه. انشائی/اخباری بودن لعن

ممکن است تصور شود منظور از لعن تنها اخبار از این باشد که کسی از رحمت خدا دور افتاده است و در آن خاصیت دیگری مانند ابراز انجزجار و برائتی در کار نباشد ولی به نظر می‌رسد از شواهد و قرائن برون دینی و درون دینی چیزی فراتر از این رویکرد را مد نظر دارند. وقتی گفته می‌شود فلانی ملعون است، صرفاً منظور گزارش دوری او از رحمت الهی نیست؛ و معنایش این است که هم خود از آن شخص دوری جسته و هم از خداوند می‌خواهیم او را از رحمتش دور کند. ممکن است مهمترین دلیل اخبار صرف دانستن لعن را به جهت شمول و غلبه‌ی رحمت الهی بدانیم ولی باید توجه داشت رحمت واسعه‌ی الهی هر چند تا عمق جهنم سریان دارد اما جواز بیان لعن و اجابت حقّ تعالی مبنی بر تحقق آن، در پاسخ لاعنی که از سر حقّ به بیانش پرداخته، از سویی دفاع از حوزه انسانیت و انسان و ایمان و اهل آن و مبارزه با انسان ستیزی و ایمان سوزی است و از دیگر سوی خود نیز نوعی رحمت گسترده و بی‌انتهای الهی نسبت به نظام کلّ تکوین و تدوین است و البته بین اخبار از لعن یک شخص با انشائیت آن (طلب مطرود شدن از رحمت خاصه‌ی حقّ سبحانه) منافاتی وجود ندارد. زیرا انشائیت لعن، قصد سلب رحمت خاصه‌ی خداوند از فاعل قبیح است و این منافی مشمول رحمت عامه‌ی الهی بودن ملعون نیست، چرا که خداوند هم ارحم الراحمین و هم اشدّ المعاقبین است و اشدّ عقاب، خود، شدیدترین پاسدار ارحم رحمت است.

۶. نسبت گناه، لعن و عقاب

درباره‌ی نسبت لعن و عقاب این سؤال قابل طرح است؛ آیا هر لعنی خود نوعی عقاب یا مستلزم و منتهی به آن است و هر عقابی نیز خود نوعی لعن یا مستلزم و منتهی به آن است؟ به نظر می‌رسد به سه صورت می‌توان به این پرسش، پاسخ داد: الف. اگر گناه، لعن و عقاب را ذومراتب بدانیم به گونه‌ای که هر سطحی از گناه با سطحی از لعن و هر سطحی از لعن با سطحی از عقاب تناسب داشته باشد در این صورت ممکن است هر گناهی مقتضی سطحی از لعن و هر سطحی از لعن خود نوعی عقاب است یا مستلزم و منتهی به آن باشد. ب. اگر گناه، لعن و عقاب را اموری ذومراتب بدانیم اما قدر متیقن و حدّ خاصی را برای گناه، لعن و عقاب در نظر بگیریم، در این صورت برخی از مراتب گناه یا برخی از گناهان، خود نوعی لعن یا مقتضی نوعی لعن بوده و این لعن نیز خود نوعی عقاب یا مستلزم و منتهی به آن است. ج. اگر گناه، لعن و عقاب را - خواه نسبت تشکیکی داشته باشند خواه نداشته باشند - ممکن است لعن را مستلزم گناه یا مستلزم عقاب بدانیم ولی به نظر، این شقّ قابل دفاع نیست. به نظر شقّ دوم، بیشتر از دو شقّ دیگر (۱ و ۳) قابل دفاع است. زیرا در شقّ اوّل هر گناهی استحقاق لعن و عقاب را دارد و از آن جا که اهل اسلام و ایمان - جز اهل عصمت علیهم السلام - گرفتار گناه‌اند، همه باید یکدیگر را لعن کنند در حالی که تاکید آموزه‌های دینی بر احتیاط و احتراز حداکثری از اجرای لعن است. و اما مقتضای شکل شقّ سوم آن است که هم عقاب را مستلزم لعن بدانیم و هم لعن را مستلزم گناه به شمار آوریم. در این صورت هر نوع اجرای امر به معروف و نهی از منکر و اعلان انزجار از کسی باید مستلزم تحقق گناه و اتّصاف او به آن گناه شود و نیز اجرای حدود الهی - که خود نوعی عقاب است - باید مجوّزی برای

لعن کردن شخص باشد که حدود نسبت به او اجرا شده است. اما این اشکالات بر شقّ دوّم وارد نیست.

۷. مبنای جواز لعن

لعن درحقیقت عبارت از اعلان انزجار از بدی - پس از احراز و اعتقاد به بد بودن آن - است و این بدی می‌تواند اعمال اعمّ از جوانحی (اعمال ذهنی و قلبی) و جوارحی (اعمال بدنی) و اشخاص را به صورت فردی و گروهی شامل شود. لعن نیز می‌تواند صرفاً در حدّ همان انزجار قلبی باقی بماند و ممکن است در قالب شعائر و رفتارهای ظاهری فردی و اجتماعی، نمایان شود. از ظاهر آیات و روایات، اجرای لعن هم به هر دو صورت کلی (بدون تعیین مصداق) و شخصی (به صورت تعیین مصداق) جایز است، مشروط به این که هنگام اجرای لعن به وقت تعیین مصداق نهایت احتیاط را معمول داشته و از تشییع آن در اجتماع اهل اسلام و ایمان پرهیزیم. بنابراین نه ممنوعیت مطلق لعن قابل دفاع است و نه شیوع غیر ضابطه مند آن در مقام تعیین مصداق. دلیل ما آیات و روایات متواتری است که دالّ بر وجود حقّ و باطل، جاذبه و دافعه، حبّ و بغض، تولّا و تبرّاً که جلوه‌های ظاهری این امور عبارت از جهاد و حرب و امر به معروف و نهی از منکر است. در نهاد هر موجودی متناسب با مرتبه‌ی وجودی اش قانونی وجود دارد که برای بقای آن ضروری است. این قانون در سطح اشیای جمادی و نباتی، جاذبه و دافعه و در سطح حیوانی شهوت و غضب است و در قلمرو حیات انسانی به عنوان اراده و کراهت در یک سطحی پایین تر، و محبّت و عداوت در سطحی بالاتر متجلی می‌گردد. دلبستگی و محبت انسان به قلمرو معرفت او وابسته است، لذا از نگاه حضرت ابراهیم (ع) توحید و یکتا

پرستی بر اساس محبت است و هر موجودی ابدی و سرمدی نباشد و محکوم افول و فنا باشد، شایسته‌ی محبت و دوستی نیست (انعام/۶: ۷۶، و نک به: جوادی آملی، ۱۳۸۸ش، ج ۸، ص ۲۹۹-۳۰۴) بر این اساس خداوند ایمان را زینت بخش قلب مومنان و کفر و فسق را مورد نفرت و انزجار آنها قرار داده است (سوره حجرات، آیه ۷). نیروی جذب و دفع در حیوان به حکم میل طبیعی و غریزی است، اما در انسان در سطح متعالی با عنوان نیت و اخلاص، امری فرا طبیعی و بر اساس عقل عملی به نام «تَوَلَّاهُ وَتَبَرَّاهُ» جلوه می‌کند. از این رو به حکم فطرت و خیر خواهی انسان «تَوَلَّاهُ» عبارت از؛ دوستی خیر و معروف و «تَبَرَّاهُ» عبارت از؛ نفرت از بدی و منکر است که مظهر بیرونی آن در رفتار انسان اقدام به امر به معروف و نهی از منکر در مراتب گوناگون آن است. لذا به حکم عقل «تَوَلَّاهُ» به خداوند و لوازم آن به عنوان مبدأ فاعلی و غایی و تبرّاهُ از شرک و لوازم آن به عنوان مبدأ و منتهای شرور، به عنوان بهترین حالت انسان و امر به خیرات و نهی از شرور که هم از تَوَلَّاهُ و تبرّاهُ ناشی شده و هم به تشدید آنها می‌انجامند به عنوان بهترین رفتار به شما می‌روند تا جایی که این امور نیز به خداوند نیز منسوب‌اند (نک به: همان، ۱۳۸۹ش، ج ۱۴، ص ۴۹، همان، ۱۳۸۸ش، ج ۱۵، ص ۲۵۷) بنابر این، امر به معروف و نهی از منکر به عنوان دو صفت از اوصاف اخلاقی خداوند به شمار رفته‌اند و انجام آنها تناصری میان خدا و بندگان معرفی شده است. (نک به: شیخ صدوق، ۱۳۶۲ش، ج ۱؛ ص ۴۲، و صدر المتألهین، ۱۳۸۳ش، ج ۱؛ ص ۳۳۹)

در متون روایی، امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از انسانیت است، و به مصلحت عمومی بشریت مربوط است و دفاع از آن یک حقّ معنوی است که باید مقدّسش شمرد (نک به: شیخ صدوق، ۱۴۱۳ ق، ج ۳؛ ص ۵۶۸، و مطهری، ۱۳۵۸،

ج ۲۰، ص ۲۴۴) هر مصلحتی از دو عنصر حسن و فایده متقوم است و هر مفسده‌ای نیز از دو عنصر قبح و زیان متشکل است. مصلحت عمومی برای رعایت سهولت عمل به احکام شرع است که فایده‌ی اش برای یکایک آحاد اجتماع بشری است. به عنوان مثال، مصلحت عمومی این است که اصل مال - در همه‌ی دنیا - برای به حرکت در آوردن چرخ زندگی بشر است اما ثروت اندوزی و تکاثر با مصلحت عمومی سازگاری ندارد و مسلم است که امنیت اجتماعی و مصلحت جمعی برخاسته از مصالح افراد است (نک به: عمید زنجانی، ۱۳۸۶ش، ج ۲: ۲۰۵-۲۷۵) امر به معروف و نهی از منکر دو رکن اصلی میزان سنجش و قوام باور و ایمان یک انسان مؤمن و یک جامعه‌ی ایمانی است. غفلت از عمل به ارزش‌ها و عمل به فعل منکر، به نوعی توسعه‌ی میدان و سلطه‌ی عملی هنجارشکنان منجر می‌شود و از جانب دیگر موجب عدم استجابت دعا، نزول بلا‌ی الهی، گرانی ارزاق و کوتاهی عمر، خشک سالی و... است (نک به: کلینی، ق ۱۴۲۹، ج ۱۳؛ ص ۴۵۵، همو، ج ۹؛ ص ۴۹۳، و شیخ صدوق، ۱۴۰۶ ق، ص ۲۵۶) بنابر این اعلام انزجار می‌تواند از بالاترین مراتب امر به معروف و نهی از منکر باشد که برخی اشکال این انزجار عبارت از لعن است.

۸. منبع دینی جواز لعن

آموزه‌های دینی / اسلامی به ظاهر از نوعی ناسازواری برخوردارند؛ برای نمونه آیاتی از قرآن، پیامبر اسلام (ص) را رحمت برای جهانیان معرفی می‌کند «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الأنبياء / ۲۱: ۱۰۷) اما در برخی آیات مانند آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ

يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (بره/۲: ۱۵۹) برخی را از جانب خدا و فرشتگانش مسح لعن دانسته است. این بیان دلالت بر جواز لعن کلی دارد. در بحث از جواز لعن شخصی می‌توان به برخورد امام علی (ع) با مغیره بن اخنس که در نزاع لفظی امام با عثمان پیش آمد و مغیره به عثمان گفت او را به من واگذار که من او را کفایت می‌کنم اشاره و استناد کرد که امام در پاسخ فرمود: «ای لعین عقیم و درخت بی‌رگ و ریشه تو مرا کفایت می‌کنی؟» (شریف رضی، ۱۳۸۴ هـ ش: ۲۸۴) آنچه در زیارت عاشورا - البته به غیر از مواردی که مبهم است و لعن بر افراد با ذکر عناوین و اوصاف آمده است و محمل گوناگون می‌تواند داشته باشد - در لعن کسانی مانند یزید، شمر، عبیدالله عمر بن سعد و... مورد لعن قرار گرفته‌اند. البته ممکن است با استناد به این سخن امام علی (ع) که «از منکر بر حذر دارید و از آن بر حذر باشید، همانا پس از آن که خود از منکر بر حذر گشته‌اید باید دیگران را از منکر بر حذر دارید» (شریف رضی، ۱۳۸۴ هـ ش: ۲۱۹) و سخن دیگر ایشان که فرمود: «خداوند آمرین به معروفی که به آن عمل نمی‌کنند و ناهین از منکری که از خود مرتکب آن می‌شوند را لعن کرده است (همان: ۲۷۴) بتوان یک حکم کلی صادر کرد که ما را متقاعد سازد به جواز لعن کلی و شخصی رأی و تن دهیم و این البته در صورتی است بین گناه ترک نهی از منکر و لعن ملازمه‌ای برقرار باشد اما باز هم نباید جانب احتیاط را در مورد لعن شخصی از دست داد.

در این آیان با طرح دو جبهه‌ی حق و باطل - به عنوان معیار نهایی مرزبندی میان بندگان - به ارائه‌ی تئوری جاذبه و دافعه، مهر و کین، تولا و تبرا و امر به معروف و نهی از منکر پرداخته و مجوز اعلان لعن هم در مقام مفهوم (به نحو عام) / مبهم / کلی مانند لعنت فرستادن به ظالمین، کفار و منافقین) و هم در مقام تعیین مصداق (به نحو خاص) / معین / شخصی را صادر کرده است.

۹. اسباب دینی جواز لعن

با توجه به آنچه در مبحث نسبت گناه، لعن و عقاب گفتیم، اگر گناهی مستوجب ذمّ، مکافات دنیوی، استحقاق تقاص، حدود و تعزیرات و دیگر تنبیه و تأدیب‌های شرعی و در نهایت منجر به عقاب اخروی گردد، ممکن است استحقاق لعن را نیز در پی داشته باشد و ممکن است چنین استحقاقی را هم به دنبال نداشته باشد و نیز ممکن است گناهی باعث استحقاق تعلّق لعن باشد بی‌آن که لزوماً کیفرهای تکوینی و تشریعی دنیوی و اخروی را به دنبال داشته باشد. بنابر این اگر آموزه‌ای از آموزه‌های دینی تنها به ترتّب یکی از دو استحقاق مزبور (لعن و کیفر) بر گناهی اشاره یا تصریح کرده باشد، نمی‌توان خودسرانه به ترتّب استحقاق دیگر رأی داد. به عنوان نمونه اگر آیه ای، فسق یک انسان را سبب تعذیب و عقاب او به شمار آورد (بقره/۲: ۵۹) بدون دلیل نمی‌توان آن شخص را به جهت انجام آن گناه و استحقاق ترتّب عقاب، مستحق لعن نیز دانست. یا اگر آیه‌ای ظلم را سبب کیفر دنیوی یا اخروی دانست نمی‌توان اولاً مطلق ظلم را مستلزم کیفر ظالم دانست و ثانیاً هر ظلم یا مطلق آن را حتّی اگر مستوجب کیفر باشد، مستلزم لعن نیز دانست. همچنین ممکن است گناهی، مانند عصیان و تعدّی، منجر به کفر به آیات الله و کشتن نا بحق پیامبران شود و این گناهان اخیر، خود به فرود آمدن خواری و خفت و غضب خداوند منتهی شود (بقره/۲: ۶۱) امّا برای اجرای لعن در مورد این دسته از گناهکاران نیاز به دلیل مستقلّ و مستقیم داریم. و باز ممکن است گروه خاصی به جهت ارتکاب گناهی از سوی خداوند و پیامبرش مورد لعن قرار گیرند (مائده/۵: ۶۴ و ۷۸) باز هم باید دید آیا می‌توان با الغای برخی خصوصیات از آیه‌ای که این عدّه را مستحقّ لعن خدا و رسولش دانسته، ما هم آن عدّه و کسانی که گناه آنان را مرتکب شده‌اند مشمول لعن

بدانیم و این آموزه را نسبت آن‌ها اجرا کنیم یا اگر آن گروه خاص آن گناه ویژه را انجام دهند از سوی تنها خدا و رسولش مورد لعن قرار می‌گیرند. البته ممکن است گاهی لعن و غضب را به یک معنا بدانیم - چنانکه در آیهی لعن، مردی که به زن خود اتهام عمل منافی می‌زند در سوگند پنجم به لعن خود در صورت دروغ بودن ادعایش می‌پردازد و زن در مقام دفاع از خود و انکار اتهام، خود را در صورت راست بودن ادعای همسرش، مورد غضب خدا اعلام می‌کند - (نور/۱۸: ۹-۵) که در این صورت می‌توان گفت عقاب و لعن به یک معنا هستند و برخی گناهان وقتی مستلزم استحقاق غضب‌اند معنایش این است که مستحق تعلّق لعن نیز خواهند بود. بن نظر می‌رسد همین جا هم جای بحث است که آیا غضب مورد نظر در قسم پنجم زن در واقع با لعن مورد نظر در قسم مرد به یک معناست یا فرق دارند و معنایشان متفاوت است؟ احتمالاً در برخی آیات قرآن، عطف لعن بر غضب وارد بر برخی افراد و امم به خاطر برخی گناهان، بیانگر تفاوت این مفهوم و تمایز کاربرد آن‌هاست (نساء/۹۳). به نظر می‌رسد ماحصل مجموع آموزه‌های مربوط به لعن بتواند ما را متقاعد سازد که انجام برخی گناهان از سوی هر کسی و در هر عصر و مصری او را مستحقّ لعن می‌سازد اما در این فرایند باید نهایت احتیاط را به خرج داد و این جواز منتهی به افراط و بی‌مبالاتی در میان اجتماع اهل ایمان نگردد. آنچه در باب احتیاط ورزیدن نسبت به اجرای لعن گفته‌ایم اغلب به لعن شخصی است اما راجع به لعن کلی هم با استناد به ادله‌ی عقلی و هم به تمسّک به مستندات نقلی، منعی وجود ندارد بلکه ضرورت نیز دارد ولی باز هم نباید هر گروه نامعینی را با صفات ویژه و گناهان خاصّ، مورد لعن قرار داد. آنچه در آموزه‌های دینی (آیات و روایات) در باره‌ی لعن آمده است، مانند لعن به اصحاب سبت (نساء/۴: ۴۷)، لعن منافقین و کفار

(توبه/۹: ۶۸-۶۷)، لعن افساد في الأرض و قطع صلهي رحم (محمد/۴۷: ۲۳-۲۲)، و لعن کسی که بارش را بر دوش دیگری قرار دهد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴: ۱۴۰ و کلینی، ۱۴۰۷، ۴: ۱۲) همه ناظر به لعن کلی است اما آیات و روایات و ادعیه‌ای که ناظر به لعن شخص معین باشد بسیارند است و بیشتر از سوی خدا یا اولیای او که بر قلوب بندگان اشراق و بر اسرار خلائق آگاه و بر حقایق عالم احاطه دارند، بیان و اجرا شده است.

برآیند نهایی

طرح آموزه‌ی لعن، جریان و اجرای آن در نظام تدوین (دین)، ریشه در نظام تکوین دارد و به موضع‌گیری انسان در نسبت با حق و باطل که در نهایت خاستگاهشان وجود و درجات آن و عدم و درکات آن است بر می‌گردد. آموزه‌ی لعن هم مبنای عقلی و هم مستند نقلی دارد که هر دو از شئون دین به شما می‌روند. لعن در حقیقت هم نوعی اعلان ناخرسندی و جنگ نسبت به باطل و اعلام جنگ و اهل آن و و هم نوعی هواداری و حمایت از حق و اهل آن است. اعتقاد و التزام به این آموزه، سنجه‌ای برای میزان حساسیت اهل ایمان و امنیت در قبال خود و اجتماع و دنیا و آخرت و سرانجام نسبت به سرنوشت خود و دیگران است. باید تلاش کرد در اعتقاد به این آموزه و التزام بدان و تعیین مصداقش میانه روی پیشه کرد تا از اندفاع، انشقاق، ریزش و رانش جوامع انسانی/ الهی احتراز شود و بر انجذاب، اتحاد، رویش و جهش این جوامع برای روان شدن در یک زندگی عزتمند و ارزشمند دنیوی و نیل به غایت نهایی که قرب وجود مطلق و آرمیدن عند ملک متقدر و فوز به سعادت ابدی است، اهتمام لازم صورت گیرد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی؛ (۱۳۶۲ش)، الخصال، مصحح علی اکبر غفاری، قم: مکان چاپ قم.
۳. -----؛ (۱۴۰۶ق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم: دار الشریف الرضی قم.
۴. -----؛ (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.
۵. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله؛ (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
۶. ابن خلدون؛ (بی تا)، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۸. امین، سید محسن؛ (۱۴۰۶ق)، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۹. تهانوی، محمد علی؛ (۱۹۹۶م)، موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۱۰. تهرانی، شیخ آقابزرگ؛ (۱۴۰۸ق)، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ناشر اسماعیلیان، قم: کتابخانه اسلامی.
۱۱. جرجانی، میرسید شریف؛ (۱۴۱۲ق)، التعریفات، تهران: ناصر خسرو.
۱۲. جوادی آملی، عبد الله؛ (۱۳۸۸-۱۳۸۹ش)، تفسیر تسنیم، ج ۸-۱۴-۱۵، قم: ناشر اسراء.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، به تحقیق صفوان عدنان داوری، بیروت: دار العلم الدار الشامیه.

۱۴. زمخشری، محمود؛ (۱۴۰۷)، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، بیروت: دارالكتاب العربی.
۱۵. شریف رضی، ابو الحسن محمد الرضی بن الحسن الموسوی؛ (۱۳۸۴ش)، *نهج البلاغه*، به تحقیق صبحی صالح، قم: دارالحديث للطباعة و النشر.
۱۶. شیخ مفید؛ (۱۴۱۳ق)، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، قم: کنگره جهانی شیخ مفید.
۱۷. صدر المتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ (۱۳۸۳ش)، *شرح أصول الكافي*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۸. طریحی، فخرالدین؛ (۱۳۵۷)، *مجمع البحرين*، تحقیق سیداحمد حسینی، تهران: ناشر کتابفروشی مرتضوی.
۱۹. عمید زنجانی، عباسعلی؛ (۱۳۸۶ش)، *قواعد فقه*، جلد سوم، بخش حقوق عمومی، ناشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
۲۰. فیومی، احمدین محمد؛ (بی تا)، بی جا، مصباح المنیر.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ (۱۴۱۰ق)، *كتاب العين*، قم: انتشارات هجرت.
۲۲. قمی، شیخ عباس؛ (۱۳۵۶ش)، *الدرّ النّظیم فی لغات القرآن الکریم*، به تحقیق رضا استادی و ترجمه سید محمدصادق عارف، ایران، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ (۱۴۲۹ق)، *کافی* (ط - دار الحديث) - قم.
۲۴. _____؛ (۱۴۰۷)، *اصول کافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. مهیار، رضا؛ (بی تا)، *فرهنگ ابجدی عربی فارسی*: ناشر اسلامی.
۲۶. مطهری مرتضی؛ (۱۳۵۸ش)، *مجموعه آثار*.
۲۷. مجلسی، محمدباقر؛ (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

